سخنرانی مسجد جامع اصفهان - جلسه 7

الحمد لله رب العالمين باري الخلائق اجمعين و صلي الله علي سيد الانبياء و المرسلين حبيب اله العالمين و خاتم النبيين ابى القاسم محمد و علي اهل بيته الاطيبين الانجبين الهدا المهديين سيما مولانا و سيدنا الامام المبين و الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين و خاتم الائمه المعصومين

صاحب الهيبه العسكريه و الغيبه الالهيه مولانا و سيدنا و امامنا و هادينا بالحق القائم بامره

و لعن الله علي اعدائهم ابد الآبدين و دهر الداهرين

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحيمِ الم ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فيهِ هُدىً لِلْمُتَّقينَ الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُون) [1]

وجود مسعود اعلي حضرت امكان مكنت و كيهان شوكت، حضرت بقيه الله في الارضين و حجه الله علي العالمين ارواحنا لتراب مقدمه الفداء، امام دوازدهم ما، به نسبت ائمه گذشته امتيازاتي دارد:

يكي از امتيازاتش، كه حالا شروع ميكنيم و ممكن است تا دو سه شبي در اطراف اين موضوع از جهات مختلفه بحث كنيم، مساله «غيبت» و «پنهاني» اين بزرگوار است به همان معنائي كه ديشب اشاره كردم. يعني نديدن مردم او را و يا ديدن و نشناختن او را. اين معناي غيبت است، معناي ديگري ندارد. حضرت غايب است، يعني توي مردم ميآيد و توي مجلس مينشيند و او را نميبينند.

آيا ممكن است يك جسمي، يك ماده جسماني داراي حجم، جلوي چشم ما بيايد و ما او را نبينيم؟

بله، ممكن است و براي شما از طرق مختلفه انشاءالله اثبات خواهم كرد. و هم از طريق قواي روحاني و هم از طريق قواي جسماني، ممكن است يك جسمي داراي حجم و داراي سه بعد باشد، يعني، طول و عرض و عمق داشته باشد، ؟؟؟ 5:45 و وضع محاذات با چشم ما داشته باشد و ما او را نبينيم. اين ممكن است. از طرق متعدده امكانش را ثابت خواهيم كرد. اين براى بعد باشد.

يكي از امتيازات اين حضرت به نسبت يازده امام ديگر، مساله «غيبت» ايشان است و به همين مناسبت يكي از اسمهاي آن بزرگوار هم، «غيب» است. حضرت به اسمهاي مختلفه ناميده شده است: يك اسم ايشان «عصر» است، يك اسم ايشان «غيب» است، از اين اسمها فراوان دارند.

در اين آيه مباركه كه قرائت كردم، آيه اول سوره بقره، حضرت به عنوان «غيب» ناميده شده است، براي همين امتيازي كه در ايشان است. ايشان، حملشان و ولادتشان و رضاعشان، موقع

طفوليتشان و موقع جوانيشان، از ابتداء امر تا الان، حضرت در غيبت و در پنهاني هستند. چرا؟ چرا اين بزرگوار اين‌طور شده است؟

امشب اين تكه را اجمالا عرض كنم، ؟؟؟ 7:45 بعد به شعبه‌هاي ديگر مطلب مى‌رويم.

جهت غيبت حضرت از ابتدا حمل و ولادت و طفوليت تا الان اين است كه:

اين حضرت حسب «تقدير اوليه الهيه» موظف به يك وظيفه بسيار سنگيني هستند. دعاي ندبه را خوانده‌ايد، در دعاي ندبه اين عبارت وجود دارد:«بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ عَقِيدِ عِزٍّ لَا يُسَامَى» [2] يعني: جان من قربان تو، اي آقائي كه خداوند براي شما يك پرچم عزتي، يك لواء عظمتي را بر افراشته است كه بالا دست ندارد، لواء و پرچمي بلندتر و بالاتر از اين لواء و پرچمی كه خدا براي شما افراشته است، نيست.

آن لواء چيست؟ آن لواء عزي كه خدا براي اين حضرت افراشته است، نشر دين، اشاعه آئين در پنچ قطر زمين، با پخش كردن عدل همگاني است، خلاصه‌اش دو كلمه است.

خدا وعده كرده است: (هُوَ هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُون) [3] .

خداوند پيامبر اسلام را به هدايت و به دين پابرجا فرستاده است، ديني كه تزلزل ندارد، ديني كه محدود به حدي نيست، ديني كه پايان ندارد. تا آفتاب از مشرق طالع و به مغرب غارب ميشود، دين خدا، دين اسلام است و آئين خدا، آئين حضرت خاتم النبيين9 است.

آن وقت ميفرمايد: (لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) خدا پيغمبر را به هدايت و دين حق فرستاد تا اين دين را بر تمام اديان غالب و ظاهر و مسيطر كند، و لو مشركين كراهت داشته باشند، و لو مشركين نخواهند، خداي متعال دين اسلام را بر همه اديان غالب و قاهر ميكند و همه را در هاضمه اسلام هضم ميبرد، يعني تمام روي زمين را به آئين اسلام خواهد آورد.

اين موضوع، اين مطلب، بر عهده امام زمان7 نهاده شده است. در صحيفه‌هاي الهيه، كه براي هر امامي يك صحيفه خاصي است و يك دستور معيني است و خداي متعال (يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْض) [4]

آن صحيفه‌ها را معين كرده است، در دفتر و صحيفه امام عصر7 اين مطلب درج شده است كه بايد اين بزرگوار، دين اسلام را بر تمام اديان غالب و قاهر كند، دين اسلام را در پنج قاره دنيا و پنج

قطعه روي زمين نشر دهد و پهن كند، و ديگر عدل و داد را هم بر روي زمين بگستراند. اين دو تا مطلب وظيفه امام عصر7 است و در صحيفه ايشان نوشته شده است و بايد ايشان اين دو عمل را انجام دهند و به اين دو وظيفه قيام فرمايند.

اين وظيفه‌ها خيلي سنگين است، اين دو وظيفه، مخالف و معارض فراوان دارد، اجراء اين دو وظيفه، مطابق با مشكلات عجيب و غريبي است. هر ستمگري كه در دنيا باشد، خواه ستم جزئي كند و يا ستم كلي كند، ستم فردي كند يا ستم اجتماعي كند، تمام اين ستمگران با اين بزرگوار مخالف و مبارز و معارض هستند، همه با اين حضرت دشمن هستند. چرا؟ براي اين‌كه اين حضرت مي‌آيد و موجوديت ستمگران را از آنان مي‌گيرد.

من باب مثل از خودم شروع كنم. ستم عناوين مختلفه دارد: يك ستم هم در منبر است. ممكن است بنده ستمگر باشم، چطور؟ نالايق منبر هستم، به منبر بيايم، تضييع اوقات شما را بكنم، وقت شما را به مهملات و لاطائلات و حرف‌هائي كه(لايُسْمِنُ وَ لا يُغْني مِنْ جُوع) [5] باطل كنم. مخارجي را كه موسس مجلس ميكند همه را هدر كنم، اوقات گران‌بهاي علماء و روحانيين كه تشريف فرما هستند و هر دقيقه‌اي از عمر آن‌ها قيمت زيادي دارد، من به يك لاطائلاتي باطل كنم، اين ستم من بر شما است. يا من اهليت مطالبي را ندارم، لقمه‌هاي بزرگ‌تر از گلوي خودم بردارم، حرف‌هائي را كه عهده‌دار بيانش نيستم، آن حرف‌ها را پخته و خام، ريز و درشت، شكسته و ناقص و كامل به شما تحويل دهم و اسباب تزلزل فكر و انحراف خاطر شما بشوم، من ستمگر هستم.

امام عصر7 موظف است، اين ستم را ببرد، بيايد بگويد: آشيخ تو حق نداري منبر بروي، تو مايه نداري، تو استعداد نداري، يا اين‌كه تو خودت عمل نمي‌كني، اين خيلي بالاتر است. اول برو عمل كن بعد برو مردم را دعوت كن، (يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لِمَ‌تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُون كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ الله أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُون) [6] . اين خودش يك بحثي است.

آشيخ تو لياقت آن‌جا را نداري، بيا پائين، عبا و عمامه‌ات را بيانداز. يك ريسمان به من بدهد، بفرمايد: برو سر ميدان حمالي كن. قهرا بنده با ايشان مخالف و مبارز و معارض خواهم شد، جاي ترديد نيست. چطور نفس قدسي باشد، چطور سلمان و ابي‌ذري باشد كه در مقابل فرمان ولي امر، چشم و گوش بسته، بدون قيد و شرط، اطاعت و امتثال كند. همه كه سلمان نيستند، بنده كه نيستم. شما را عرض نمي‌كنم، اول از خودم شروع كردم.

بنده آن آدميكه آقا هرچه فرمودند سمعا و طاعه بگويد.

غمزه جان ستانش با من ناامید　　　يفعل ما يشاء يحكم ما يريد

اين حال تسليم و تسلم در بنده نيست. چون او با موجوديت من مبارزه ميكند، قهرا معارض او خواهم شد. از خودم شروع كردم، توي بازار مي‌آيم، تاجر به بنكدار ستم مي‌كند، بنكدار به كسبه جزء ستم ميكند، كسبه به اهل گذر و محل ستم ميكنند، شركت‌ها به تجار ستم ميكنند. چون دنيا دار تعارض در بقاء و تزاحم در بقاء است، همه آكل و ماكول هستند، هر كدام گردن كلفت‌تر است، آن ريزتر را ميخورد، كاسب سرگذر اهل محل را ميخورد، بنكدار كسبه را ميخورد، تجار، بنكدار را ميخورد، شركت‌ها تجار را ميخورند، دولت، شركت‌ها را ميخورد، دولت‌هاي قوي، دول ضعيفه را ميخورند. دنيا دار آكل و ماكول است، همه به يكديگر ستم ميكنند.

حضرت ميآيد جلوي همه ستم‌ها را بايد بگيرد، همه با او معارض خواهند شد، همه مبارزه مي‌كنند. قلدرهاي ستمگر طاغي كه با زور و زر، ضعفاء را پايمال ميكنند، حضرت بايد آن‌ها را سر جايشان بنشاند. معني عدل همگاني اين است، معني داد عمومي و عدل عمومی اين است كه جلوي همه ستمگرها را بگيرد، اين وظيفه امام زمان7 است.

قهرا، تمام ستمگران با حضرت بقيه الله ارواحنا فداه دشمن هستند، بي‌دين‌ها، لا ابالي‌ها، آن‌هائي كه قيد دين ندارند، آن‌هائي كه حاضر نيستند عمل به آئين بكنند، اين حضرت مي آيد، ميخواهد آن‌ها را به نماز و روزه وا بدارد، قهرا مبارزه و معارضه با حضرت ميكنند. دشمن با او هستند. اين‌ها با ساير ائمه: نبوده است، چون ساير ائمه: از حضرت علي‌ابن‌ابي‌طالب7 تا حضرت امام حسن عسكري7 هيچ كدام موظف به انجام اين امر نبودند. اين بار سنگين بدوش آن‌ها نهاده نشده بوده است، اين بار به دوش ولي امر ما حضرت بقيه الله7 گذاشته شده است، «صحيفه الهيه» ايشان اين چنين دستور داده است. ناچار همه گردنكشان، همه طاغي‌ها، همه ستمگرها، همه لا ابالي‌ها با حضرت بقيه الله7 دشمن ميشوند. سه تا صلوات جلي ختم كنيد و راه را هم باز كنيد براي حضرت آيت الله كه آنجا تشريف ببرند.

در صحيفه ؟؟؟ 21:10 حضرت بقيه الله ارواحنا فداه وظايفي ميباشد ؟؟؟ و همه بي‌دين‌هاي لاابالي با حضرت بقيه الله7 معارض هستند و مبارز باشند. اين موضوع را كه صحيفه آسماني اين وظيفه را معين كرده است، پيغمبر9 در زمان حياتش، عمومي و خصوصي، گاهي بالاي منبر و گاهي پائين منبر، به عنوان مهدي آخرالزمان7 به امت رسانده است. كه پريشب به عرض مباركتان رسانيدم و شرحش را به عهده محققين گذاشتم كه به كتب مراجعه كنند.

پيغمبر9 گفته است: مهدي7 خواهد آمد و پدر ستمگران را به دستشان ميدهد، مهدي7 خواهد آمد و لاابالي‌هاي بي‌دين، فساق فجار معارض با آئين، اين‌ها را مي‌آورد و زير ؟؟؟ 23 ركاب از آن‌ها ميكشد و خلاصه آن‌ها را به صورت دين در مي‌آورد.

اين را پيغمبر9 فرموده است، به گوش امت هم كم و بيش رسيده است، لهذا عرض كردم علماء عامه، محدثين عامه هم در كتب حديث خود اين موضوع، امر مهدي7 را نوشتهاند كه: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْرا» [7] است. آن‌ها هم در كتاب‌هايشان نوشتهاند، چيز پنهان و پوشيده و مخفي نبوده است. اين به گوش ستمگرها رسيد كه از اولاد اين پيغمبر9، از نسل حضرت صديقه3، يك فرزندي مي‌آيد كه پدر ستمگران را به دستشان ميدهد، يكي مي‌آيد دين اسلام را غالب و قاهر و مسيطر بر اديان ميكند، يكي مي‌آيد و كلمه توحيد را در پنج قطعه دنيا بلند ميكند، آشكار ميكند، اين به گوش آن‌ها رسيد. اندكاندك، حضرت علي7 و امام حسن7 و امام حسين7 و سائر ائمه: كم و بيش توضيحاتي در اطراف اين مهدي7 دادند، ستمگران متوجه شدند كه زمان او خيلي دور نيست، هزار سال و دو هزار سال نيست، فهميدند از همين اولادهاي معصوم پيغمبر9، اين بوجود مي‌آيد. اين‌ها چشم‌ها را به طرف ائمه: كه اولاد معصومين پيغمبر هستند سخت دوختند و مراقبت كامل كردند كه در هريك از آن‌ها احتمال دادند مهدي7 در حول و حوش آن‌ها است، نگذارند به وجود بيايد، نگذارند قدم به عرصه وجود بگذارد.

خيال كردند كه قدرت‌هاي مادي مي‌توانند دربند غيب را ببندد.

حمله بردند ؟؟؟ 25:35 جسمانيان   جانب قلعه و دژ روحانيان

خيال كردند دژهاي روحاني را با اين توپ و تفنگ‌ها و شمشير و نيزه‌هاي جسماني، ميتوانند متصرف شوند، دروازه ملكوت را به ملك مي‌توانند با اين دست‌هاي مادي ببندند. حمله كردند به ائمه:، حمله كردند به اولاد حضرت فاطمه3 و به اولاد حضرت اميرالمومنين7، شروع كردند به كشتن، كشتند و كشتند، بني اميه لعنهم الله جميعا و بني العباس هم ؟؟؟ تضايف، بطوري كه شصت تا شصت تا، سيدها را سر بريدند و در چاه انداختند. به طوريكه بني هاشم، سادات علوي، اولاد حضرت اميرالمومنين7، اولاد حضرت زهراء3 را لاي جزر ديوارها گذاشتند و دورش را آجر گذاشتند و همين‌طور آن‌ها را زجركش كردند.

با ائمه: به قصد کشت در آمدند و بي‌بهانه مي‌گشتند که با بهانه اندکي حمله کنند، بکشند، تا سر راه وجود مهدي موعود7 بسته شود و او نيايد. چون خودشان ستمگر بودند، بلا شك، خودشان هم مي‌دانستند که ستمگر هستند.

يزيد بن معاويه مي‌دانست که ستمگر است، وليد بن عبد الملك مروان مي‌دانست ستمگر است، حجاج ملعون، يکي از عمال عبدالملك مروان است، ستمگري خودشان بر خودشان پوشيده نبود. کلام پيغمبر9 هم که مهدي7 ميآيد و ستمگران را گوشمالي ميدهد و منکوب ميکند و مغلوب مي‌کند و سرجايشان مينشاند اين هم به گوش آن‌ها رسيده بود، حمله کردند به آن ناحيه‌اي که احتمال ميدادند مهدي7 از آن ناحيه به وجود بيايد.

هرچه دوران ائمه: طولاني‌تر مي‌شد، دائره وجود مهدي7 تنگ‌تر ميشد، تا به زمان حضرت عسکري7 که نوعا دانستند که اين آفتاب عدل و داد، اين آفتاب ايمان و دين، از افق حضرت عسکري7 بايد طالع بشود.

سه خليفه عباسي برکشتن حضرت عسکري7 تصميم قطعي گرفتند، تا اين‌که آن مهدي7 از صلب او به وجود نيايد. نهايت موفق نشدند، خداي متعال براي آن‌ها راه و مقصد و مقصودشان را باز نگذاشت. يکي را کشتند، يکي ديگر را از کار انداختند، يکي انقلاب پيدا شد، که در تاريخ خلفاي عباسي، اين موضوع نوشته شده است.

خود حضرت عسکري7 هم فرمود: اين‌ها قصد داشتند کاري بکنند که مهدي7 به وجود نيايد « زَعَمَتِ الظَّلَمَةُ أَنَّ حُجَّةَ الله دَاحِضَة» [8] و خداي متعال عليرغم انف آن‌ها، به کوري چشم آن‌ها، مهدي7 را بوجود آورد اين را بعد از ولادت حضرت مهدي7 به خواص اصحاب خود فرمودند.

چون دنيا چشم عناد و چشم معارضه و بلکه قتل را به جانب حضرت مهدي7 متوجه کرده بود، خداي متعال اين بزرگوار را پنهان کرد، در حملش و در ولادتش، در صباوتش، در جوانيش و تا الان و تا الان، او را پنهان کرده است.

پنهاني اوليه براي اين مطلب بود که پي نبرند، اگر پي ببرند ممکن است مادرش را بکشند، پي نبرند، اگر پي ببرند ممکن است خودش را بکشند، لهذا حملش هم مخفي شد.

آن شبي که حکيمه خاتون3 در خانه حضرت عسکري7 بود، حضرت فرمودند، امشب را بمان. عرض کرد: ميخواهم مرخص شوم. فرمود: بمان، امشب موعود امم و مبشر به انبياء سلف و ائمه، امشب بوجود ميآيد. حضرت حکيمه3 فرمودند: از کجا؟ فرمودند: از نرجس3. گفت: من در

نرجس3 اثر حمل نميبينم؟ پشت و پهلوي او يكسان است، هيچ برآمدگي ندارد. فرمودند: خداي متعال حمل او را پنهان كرده است، همچنان‌كه حمل حضرت موسي7 را پنهان كرده بود. همين مطلبي است كه در مهدي بني اسرائيل هم سابقه دارد: نوح7 خبر داد مهدي‌اى از بني اسرائيل خواهد آمد، بلكه حضرت يوسف7 هم خبر داد كه مهدي از بني اسرائيل ميآيد، طاغي‌ها و ياغي‌ها و ستمگرها را از بين ميبرد.

فراعنه كه ستمگر بودند براي آن‌كه مهدي7 بوجود نيايد و آن‌ها را نكوبد، شروع كردند به همين كار، بين مردها و زن‌ها جدائي انداختند، تا اين‌كه او بوجود نيايد. بعد از آن‌كه بوجود آمد، شكم زن‌ها را پاره ميكردند و بچه ها را بيرون ميآوردند و پسرها را سر مي‌بريدند.

خداي متعال حمل حضرت موسي7 را مخفي كرد كه احدي نفهميد كه مادر او حامل است و اتفاقا هم انعقاد نطفه‌اش و هم حملش و هم وضع حملش، همه در دربار فرعون شد. مگر ميشود با خدا جنگيد؟

چون برون زد اين زمين از آسمان　　　چون كند عيسي را از وي نهان

هر كه آيد زآسمان سوي زمين　　　ني مفر دارد نه چاره نه ؟؟؟33:30

وقتي‌كه قضاء حتم شد، اگر تمام ممكنات جمع شوند و بخواهند جلوي قضاي حتمي خدا را بگيرند، نميتوانند.

خدا كشتي آن‌جا كه خواهد برد　　　و گر ناخدا جامه بر تن درد

قضي الله امرا باجل القلم　　　و فيما قضي ربنا ما ظلم

خدا وقتي‌كه حكم حتمي كرد، بشر كه سهل است، همه ممكنات اگر دست بدست هم بدهند، نميتوانند جلوي فرمان خدا را بگيرند، خدا بايد فرعون را از بين ببرد، فرعون با تمام نيرويش، زر و زوری كه دارد، به تمام فكر و انديشه‌هائي كه دارد، ميخواهد جلوي آمدن موسي7 را بگيرد. در خانه خودش، يعني همان كاخ همايوني فرعون، همان‌جا قران سعدين شد، زهره و مشتري با هم ديگر تقارن پيدا كردند، ستاره موسي7 طالع شد، كه وقتي منجمين گفتند: اين بهتش زد، گفت: من كه مردها را منع كرده بودم. نفهميد كه در خانه خودش نطفه بسته شده است. بعد هم اين بچه را بدنيا آورد، توي دامن خود فرعون، آن بچه را بزرگ كرد. كار خدا اين‌طوري است.

به هر حالت تصميم گرفتند بر قتل حضرت عسكري7، موفقيت پيدا نكردند، خداي متعال حمل حضرت را پنهان كرد، وضع حمل پنهان شد الا از خواص، خواص اصحاب آن‌هائي كه صلاحيت و لياقت دانستن آن را داشتند، آن‌ها دانستند ولادت حضرت مهدي7 را. حضرت عسكري7 براي حضرت مهدي7 دو تا گوسفند چاقي را عقيقه كرد، و پخش كرد و عقيقه همان مولود بود، و چند هزار رطل نان و گوشت در موقع ولادت حضرت بقيه الله7 به بني هاشم تقسيم كردند، آن‌هائي كه اهل سر بودند، آن‌ها را آگاه كرد، تا حجت به كلي پنهان نباشد.

آن‌هائي كه معارض و مبارز در كمين بودند، آن‌ها را ناآگاه گذاشت. از ولادت مهدي7، دستگاه حكومت و عموم خلق ناآگاه بودند. براي چه؟ براي همين نكته كه اگر آگاه ميشدند مسلما حضرت را ميكشتند.

يک نكته بگويم، اين نكته كه برايتان نقل ميكنم از سنيها مى‌گويم: «ملا عبدالرحمن جامي»، صاحب «شرح كافيه»، همين جامي است كه طلبه‌ها بعد از «سيوطي» ميخوانند، ايشان يكي از علماء عامه است. از آن غليظهاي ؟؟؟37:15 هم هست. كتابي بنام «شواهدالنبوه» نوشته است و اين كتاب چاپ هم شده است و در دسترش هم هست، ممكن است مراجعه بفرمائيد و نگاه كنيد.

اين قصه را «ملا عبدالرحمن جامي» در كتاب «شواهدالنبوه» نوشته است: در دوره و زمان «معتضد» كه در دوره ولادت حضرت بقيه‌الله7 و وفات حضرت عسكري7 بود، اداره اطلاعات رمزي برد كه حضرت مهدي7 در خانه‌اش است. شيعيان، خدا طول عمر به همه‌شان بدهد، از همان اول اين‌طوري بودند، ساده بودند، زرنگي و حقه و تقلب و اين‌ها، خيلي كم در آن‌ها هست، نوعا مردم ساده‌اي هستند.

باز براي آقايان اهل علم يك مطلبي تذكر بدهم، چون نميتوانم عرايضي خدمت آن‌ها عرض نكنم. يك بابي داريم در كتب غيبت، مخصوصا در جلد سيزده كتاب بحار هم هست، «باب النهي عن التسميه». از اسم بودن حضرت بقيه‌الله نهي كرده‌اند، ده تا، پانزده تا، روايت در اين باب هست. اين روايات را دلم مي خواهد اهل علم مراجعه بفرمايند.

بعضي‌ها خيال كرده‌اند كه مراد از اين روايات اين است كه اسم امام زمان را، يعني «م، ح، م، د» اين را نبرند. بعضى اين‌طور خيال كرده‌اند، از اعاظم ما اين‌طور خيال كرده‌اند.

«علامه مجلسي» قدس الله سره القدوسي كه خدا به حق امام عصر7 بركات و رحمات و انوار غير متناهي را الساعه به روح پر فتوح اين پدر و پسر عطا بفرمايد.

این پدر و پسر حق به گردن تمام شیعه دنیا و مسلمانان جهان دارند، دو تا بچه نافهم نابالغ، هنوز از رحم خیال بیرون نیامده است و به ؟؟؟ 40:10 عقل نرسیده است، گوش به حرف مزخرف آن‌ها ندهید، این‌ها باید بروند کشمش بخورند و گردو بازی بکنند. بزرگان دنیا در مقابل این پدر و پسر سر خضوع و تسلیم فرود آوردهاند. حق دارند. بر من است که حق او را با دعا و بر شما با آمین اداء کنیم.

خدایا به حق چهارده معصوم پاك: طبقات انوار غیر متناهیت را به روح پر فتوح این پدر و پسر عطا فرما.

این بزرگوار در جلد سیزدهم غیبت بحار نقل رواياتي کردهاند و استنباط بعضي از بزرگان را هم ذکر کردهاند، ولی خود آن بزرگوار قطعی قطعی استنباط را اختیار نکرده است. بعضي از روایات استنباط کردهاند که میخواهند به ما بگویند، اسم عَلَم شخصي امام زمان7 را نبرید، حرام است که اسم محمد7 را ببرند، چون این بزرگوار هم نام و هم کنیه پیغمبر هستند، چون نام مبارك این بزرگوار محمد7 و کنیه ایشان ابوالقاسم7 است.

خیال کردهاند این روایت می‌خواهد میگوید عَلم ؟؟؟ 41:35 او را به زبان جاري نکنید، ولي القابش را بگوئید.

ظاهرا مطلب این‌طور نیست، اگر غور در روایات کنید، میبینید مطلب این‌طور نیست. مطلب این است که بنده حالا عرض میکنم.

ائمه: نمیخواهند بگویند اسم «م، ح، م، د» حرام است به زبان جاري کنید، فایده آن چیست؟ نتیجه ندارد، منطق ندارد، پس چه میگویند؟ این‌که میگویند: ملعون است هر کسي که در مجمعي از ناس او را نام ببرد، مراد این است که ذکرش را نکنید. در بیانات خودتان است که میگویید فلاني را میگوئید، اسمش را نبر! اسمش را نبر! فلان مطلب را میگوئي؟ اسمش را نبر! اسمش را نبر!

این اسمش را نبر، نه این‌که مراد است که اسم علم شخصي او را نگو. مراد این است که اصل قصه را پنهان بدار، اصل قضیه را پوشیده بدار. فلاني را اسمش را مبر، یعني ذکرش را نکن، یعنی خصوصیاتش را نگو، یعني نشانه‌هاي مخصص او را بیان نکن. اسم از «وسم» است به معني علامت و نشانه، یعني نشانه‌هایش ؟؟؟ 43 را نده.

روایات میخواهد بگوید: آهاي شیعه، امام عصر7 ؟؟؟ اگر اطلاع بر او پیدا کردید، اسمش را نبرید، ذکرش را نکنید. اگر یك وقتي پي بردید که یك جائي است و در یك حالي است، در مجمع مردم

اسمشس را مبريد. ملعون است كسي كه در مجمعي از ناس، او را نام ببرد، ميگويند چي چي بگوئيم؟ ميگويند بگوئيد: «الحجه من اهل بيت محمد» يعني كلى بگوئيد كه انطباق پيدا نكند، مبادا خصوصيات مميزه او را من حيث الزمان و المكان و المحل و الحالات بگوئيد كه دشمنان به او راه پيدا كنند و به او صدمه‌اي برسانند. اين است مراد از روايات، حالا روايت را مراجعه كنيد ؟؟؟

حضرت عسكري7 و حضرت هادي7 و پيشينيان ميگفتند: بابا اين را پنهان بداريد، اين را پنهان بداريد، نامش را نبريد، خصوصياتش را نگوئيد. شيعه هم خدا عمرشان بدهد، نوعا ساده هستند، الان هم ساده هستند. آن‌هائي كه رند و زرنگ هستند، قدري كج مي‌روند، آن‌هائي كه به راه راست ميروند ساده هستند. ؟؟؟ 44:45

دستگاه حكومت وقت هم به ؟؟؟ كارآگاه، اداره اطلاعات، ساواك، ركن دو، به جميع شعب و شوون، مفتش و جاسوس انداخته بود تا بلكه يك راهي به مهدي7 پيدا كند. چون بعد از حضرت عسكري7 ديدند كه شيعه از هم نپاشيد، شيعه بر همان روش كه داشت، باقي است، فهميدند محور دارند، فهميدند قطب دارند، فهميدند كانون دارند، اگر كانون و محور نميداشتند از هم ميپاشيدند. شيعه از هم نپاشيدند، خوب هم‌ديگر را گرفتهاند، به روشي كه در زمان حضرت هادي7 و حضرت عسكري7 ميرفتند، دارند ميروند. دستگاه حكومتي فهميد اين‌ها مركز دارند، فهميد آن‌كه خطرناك است، هست و محور اين‌ها است، در مقام بر آمد كه به دست آورد.

جاسوس توي شيعه ميانداختند، گاهي هم اگر شيعه پي مي‌بردند ؟؟؟ 46 در يكي از اوقات، از همين راه‌ها، دستگاه حكومتي فهميد كه آن مولود موجود ، الان در سامره و در خانهاش است.

همان‌جائي كه الان سرداب مطهر و حرم عسكريين8 است. اين‌جا خانه ملكي امام زمان7 است و براي غير شيعه تصرف در آن‌جا جايز نيست، چون امام زمان7 اذن نميدهند غير شيعه توي خانه ايشان بروند، لهذا تصرفات آقايان ديگر غصب است. به هر حالت خانه ملكي فقهي حضرت بقيه الله7 است.

پي بردند، حالا از چه راهي بود؟ از دهان كدام شيعه شنيدند؟ پي بردند كه حضرت بقيه الله7 الان توي خانهاش هست، توي سرداب مطهر است. اين‌ها را در «شواهدالنبوه» نوشته است، از يك ملاي سني نقل ميكنم. فوري معتضد سه نفر سواركار را طلبيد، از آن سواركارهاي قبراق، كه بيست و چهار ساعت بالاي اسب مينشينند و خسته نميشوند. سه تا از اسب‌هاي سلطنتي را گفت برداريد، الان سوار شويد، سه تا هم يدكي اسب برداريد، كه اگر اين سه تا اسب خسته شدند، سه

تاي ديگر را سوار شويد و بي‌درنگ و بدون توقف به سامرا صاف برويد. به سامرا مي رويد، محله عسكر، فلان خانه، دم در خانه هم یک غلام سياهي ايستاده است، توي خانه برويد، هركس را ديديد، بي‌معطلي سرش را ببريد و براي من بياوريد. اين دستور فوري ؟؟؟ 48:30 را صادر كرد.

سه نفري حركت كردند، با شش تا اسب، از بغداد به طرف سامرا بتاخت. يك سره آمدند و آمدند و وارد سامرا شدند. حالا هر چند فرسنگ را چند ساعت آمدند خدا ميداند. با نهايت عجله آمدند. وارد سامرا شدند. آمدند به محلي و رسيدند در خانه، ديدند يك غلام سياهي ايستاده ؟؟؟ مي‌بافد، مثل سيم‌هاي تور بافي كه زن‌ها دارند.

اين غلام از آن غلام‌هاي عجيب و غريب است، شش تا اسب سلطنتي، سه نفر هم مامور حكومتي آمده‌اند در خانه پياده شده‌اند، اين اصلا اعتنا نكرد كه شما سگ هستيد يا آميزاد هستيد.؟؟؟ مشغول كارش بود. آمدند، جلو از او سوال كردند: من في الدار؟ در خانه كيست؟ اين با خونسردي، با يك بي‌اعتنائي، آن‌طوري كه اگر يك بچه چهار ساله‌اي از شما چيزي بپرسد، چطور با كمال بي‌اعتنائي جواب ميدهيد؟ اگر بخواهيد آقائي كنيد جواب ميدهيد. اين غلام هم با همان بي‌اعتنائي گفت: صاحب‌الدار. گفتند: كي توي خانه است؟ اين در نهايت بي‌اعتنائي گفت: صاحب خانه، و مشغول بافتن شد.

توي خانه آمدند، وارد شدند، ديدند يك حياطي است، يك پرده‌اي آويخته است آن طرف، مثل اين‌كه اين پرده الان از دستگاه بيرون آمده است، پرده نو و عالي. پرده را پس زدند، ديدند آخ هر چه هست در پس پرده است. يك سرداب بزرگي است، آب نما است، به خيال خودشان نيم متر عمق دارد. آن آخر سرداب يك آقائي مثل ؟؟؟ 51:15 قمر، تكه ماه، آن‌جا يك سجاده‌اي دارد و بالاي سجاده مشغول عبادت است، اما مثل ماه ميدرخشد.

گفتند: خودش است، هاي هاي پيدايش كرديم، آن كسی‌كه سال‌ها دستگاه حكومتي در كمين پيدا كردنش است و نميتواند، پيدايش كرديم، الساعه سرش را ميبريم و ديگر هفتاد پشتمان نانش توي روغن است، زيرا دستگاه حكومتي وقتي اين سر را براي او ميبريم، منصب ما را بالا ميبرد، حقوق ما را زياد مي‌كند، جايزه به ما ميدهد و قوم و خويشمان را در اداره ميچپانيم و و ! ؟؟؟ 52 عيش و نوش. خيلي براي خودشان نقشه ريختند، تعجيل كردند.

او ميخواست بر آن يكي سبقت بگيرد، آن يكي بر ديگري سبقت بگيرد. يكي از آن‌ها جلو آمد، شمشيرش را برداشت، رفت كه برود سر اين آقا را ببرد، به خيال اين‌كه آب نمائي است كه نيم متر

است. همچنان‌که پایش را در آب گذاشت، آب مثل تنوره آسیاب او را میکشد پائین، رفت زیر آب، سه چهار قلپ آب خورد، فریاد زد بگیریدم، آن دوتاي ديگر، يكي دستش را گرفت، يكي لنگش را گرفت، بیرون آوردند. از هر سوراخي آب مي‌چكد، افتاد آنجا. 53:10؟؟؟

ولي از آنجائي كه مطلب خيلي بزرگ است و در اينجا نتيجه و پاداش سنگین است، حرص و آز و طمع جلوي عقل و دانش و خرد آن‌ها را گرفت. دوميگفت: شما شنا بلد نبوديد. پاچه‌هايش را بالا زد، شمشير را برداشت، گفت: من مي‌روم. همچنان‌كه پايش را توي آب گذاشت، آب مثل اژدهائي كه دهان باز كند اين را گرفت و پائين كشيد. تا سرش رفت زير آب، چند قلپ آب خورد، او هم گفت: بگيريدم بگيريدم، بيست و پنج خوردم، بيست و پنج خوردم. ؟؟؟

سومي قدری عاقل بود، گفت: پهلوان را زنده خوش است.

اين دم شير است به بازي نگير   عشق حقيقي است مجازي نگير

اين طلسم خدائي است، زير اين آسمان اگر نبود تا حالا هزار نوبت او را گرفته بودند. گفت: من مثل اين احمق‌ها، خودم را به معرض هلاكت نياندازم. ايستاد و با كمال ادب صدا زد: «المعذره الي الله و اليك يا صاحب الدار» [9] اين عاقل بود. اين‌ها را سني‌ها گفتهاند، در «شواهد النبوه» «المعذره الي الله و اليك يا صاحب الدار»، آهاي صاحب خانه، پوزش می‌طلبم، از شما عذر ميخواهم، از خدا عذر ميخواهم، پوزش ميطلبم، نميدانستيم اين گنجي است به طلسم خدا، اين گنجي است به حصار خدا محصور شده است، از شما پوزش ميطلبم ؟؟؟ 56

گفتند: بيائيد برويم، اين از اين دنياي ما نيست. اين آقا هم همين‌طور مشغول بود، كه شما آدمي زاد هستيد يا خير، اعتنائي نكرد. بيرون آمدند، دم در رسيدند، ديدند غلام سياه هم مشغول بافتن است، اصلا غلام اعتناء نكرد كه شما مگسي بوديد رفتيد توي حياط يا ؟؟؟ وزي كرديد يا قار و قوري، هيچ اعتنائي نكرد.

اين‌ها هم آمدند، سوار اسب شدند، روانه شدند. معتضد دستور داده بود دم دروازه اين‌ها را كه ديدند، فوري بلندگوي گوشتي، قديم‌ها بلندگوی گوشتی بود، آن يكي داد ميزد، او از آنجا ميشنيد، ديگري داد ميزد، او ميشنيد، آن وقت بغلي داد ميزد، اين‌ها را بلندگوي گوشتي گويند.

يك وقتي من به ديدن شيخ كويت رفتم. ؟؟؟ تشنه شدم، گفتم: آب. ديدم بلند گوي گوشتي بكار افتاد، آن يكي گفت ماء، ديگري گفت ماء، در يك دقيقه، ماء، ماء، مثل بلندگو كه آخر مسجد ميرساند، او بلاواسطه ميرساند، اين با چهار واسطه گوشتي. بلندگوي گوشتي از دم دروازه معين كرده بودند تا

دم قصر همايوني كه وقتي اين سه نفر آمدند، فوري خبر كنند، و سپرد به قراول‌ها كه اگر اين‌ها نيمه شب هم آمدند، مانع نشويد، يك سره آن‌ها را بياوريد در اطاق خودم.

يك دفعه خبر به معتضد رسيد كه آمدند، هاي سر حال شد، سر را آوردند، راحت شدم. دست خالي وقتي آمدند، ها چه كرديد؟ قصه را گفتند، عمو از اين قرار است: آب نگهدار او است، هوا نگهبان او است، در و ديوار دنيا نگهبان او است. چی‌چی می‌گويی تو؟ قصه را كه نقل كردند، اين به قول درويش‌ها برزخ شد، رفت و مثل ترشي انبه شد، رفت توي حال و سرش را بلند كرد و گفت: آيا قبل از اين‌كه به من بگوئيد به كسي ديگری گفته‌ايد؟ گفتند: نه. گفت: «انا لغايا ؟؟؟59:20 من ابی انا لغي من ابي»، هر دو درست است، من حرام زاده باشم اگر بشنوم اين قصه را از غيري و شما را زنده بگذارم، اين را پنهان كنيد، احدي نفهمد، فقط همين‌جا دفن كنيد. آن‌ها هم چشم گفتند.

و نگفتند تا وقتي معتضد از دنيا رفت، آن وقت قصه را نقل كردند. دوره اين چنين بوده است، در كمين حضرت بودند كه او را پيدا كنند و رمزي به جائي ببرند و آنجا را بمباران كنند.

يك شيعه‌اي از دهانش در می‌رود، آقا را در كجا ديدند و يك چيزي به من دادند يا به من گفتند، آن وقت كارآگاه‌ها بشنوند، آن وقت خر بياور و معركه بار كن، كجا بودي؟ با كي بودی؟ كي ديدي؟ بايد چطور آن‌جا برويم؟ ديگر اين بدبخت را اذيت كنند، بعد اگر هم روزنه‌ای پيدا كردند، مثل همين قصه، حمله كنند حضرت را بگيرند.

لذا خدا اين حضرت را از اعادي پنهان كرد، لذا گفتند: اگر يك جائي پي برديد نامش را نبريد.

سر غيب آن را سزد آموختن   كز تكلم لب تواند دوختن

هر كه را اسرار حق آموختند   مهر كردند و دهانش دوختند

همين الان هم نهي از تسميه است، همين الان هم كسی‌كه اهل سر است، آن كسی‌كه راه پيدا ميكند، اگر سرش را ببري، نميگويد، مگر اشاره شود و مصلحتي باشد به كسي بگويد، مگر يك زمينه‌هائي پيدا شود كه آن زمينه‌ها به منطق تكوين، دلالت كند به دلالت كوني بر آن‌كه اين اهليت دارد كه گفته شود. و الا الان هم بايد پوشيد.

لهذا معتقد من اين است كه اشخاص بزرگي كه خدمت امام عصر7 رسيده‌اند، غير از اين چندتائي كه در كتاب‌ها، «علامه مجلسي» و «علامه محدث نوری» و «شيخ محمود عراقی» و «مرحوم حاج شيخ عباس قمی» و «مرحوم حاج شيخ علي اكبر نهاوندي»، مجموع اين افراد دويست تا بيشتر نمی‌شوند، اقلا ده هزار نفر خدمت امام زمان7 رسيده‌اند، فقط قار قار، دار دار نكردند،

بعضي‌ها هم روي سادگي بيرون مياندازند، ساده نبودند، ميدانستند سر را بايد حفظ كرد. اصلا سر را بيشتر بايد حفظ كرد، خدمت حضرت خيلي‌ها رسيده‌اند، نهي از تسميه است، نگفتهاند، نگفتهاند.

الا آن‌كه مصلحت از ناحيه خودشان، اشاره لفظي يا اشاره عملي يا اشاره تكويني بشود، همين‌طور كه من ديشب تكه‌اي عرض كردم. به جان خودم آن طرف تا زنده بود، ابدا نگفتم، هيچ، بعد از مرگش هم اگر گفتهام به منظور و حكمت يك مطلب مهم بوده است، چون از در و ديوار، وسوسه‌ها و شبهات و اوهام و تخيلات كودكانه مظلومانه، در مغز و دماغ جوانان و پيرهای ما وارد ميشود. حكمت اقتضاء ميكند بعضي‌ها را بگويم، بالله روي اين حكمت است، آن هم از اشخاصي كه مردهاند. و الا خود آن‌ها نمي‌آيند برليان صد هزار توماني را روي سرشان، روي طبق بگذارند و قار قار، دار دار راه بياندازد، آهاي من برليان دارم. خير، آن‌كه توي طبق ميكنند و روي سر ميگذارند و سر چهارراه ميگذارند و قار قار، دار دار راه مي‌اندازند، لبو و چغندر و شلغم است، فهميديد يا خير؟ خيار است كه بار خر ميكنند و دور كوچه‌ها ميگردند. آهاي خيار داريم، آهاي خيار داريم. برليان و ياقوت و زمرد را داد و فرياد و قار قار راه نميندازند، توي جعبه مي‌گذارند، در گنجينه پنهان ميكنند.

به هر حالت، يك كلمه بگويم، ديشب دو سه تا گفتهاند معناي اين عبارت را بگوئيد، حق با شما است، راجع به قصه مرحوم «ميرزاي اصفهاني» قدس الله سره كه در وادي السلام، كنار قبر هود7 و صالح7، شرفياب خدمت حضرت بقيه الله7 شده بود، خواب نبود، چرت و پينكي نبوده است، خلسه درويشي نبوده است، تخيلات مبرسمين؟؟؟ 1:06:05 نبوده است، اوهام نبوده است.

خارجا، عينا، با چشم مادي و گوش مادي كلام حضرت را شنيده است، خطي را كه حضرت ارائه داده‌اند، ديده است. عبارت را معني ميكنم، ديشب بايد معنا ميكردم. مرقوم فرمودند: «طلب المعارف من غير طريقنا اهل البيت: مساوق لانكارنا لقد اقامني الله و انا حجه ابن الحسن» اصلا خود كلام ميگويد كلام برای امام زمان7 است.

مرقوم فرمودند و به گوش اين بزرگوار رساندند. طلب كردن معارف، معارف مبدئي، معارف معادي، معارف نفسي، بلكه معارف طبيعي. آقايان اهل علم، اهل‌البيت: طبيعيات دارند. همان‌طوري كه الهيات دارند، طبيعات دارند.

نظام عالم تكوين را به روش خاصي كه ابتداء مي‌شود از انوار و از مقام اظله و اشباح، و بعد مي‌رسد به اجسام، اجسامي كه شامل ملكوت هم ميشود، بعد به اجسام ملكي، تمام در روايات ما گفته

شده است. در روايات ما، هيولا را كه جوهري بالقوه است و فلاسفه يونان گفتهاند، منكر هستند در روايات ما، هيولاي يعنی جوهری بالاستعداد قبول نيست.

اين هم يك نكته اساسي بود. برهان فصل و وصل كامل نيست و براهين ديگري هم كه دارند، كامل نيست. اين‌ها بحث مدرسه و طلبگی است و بالای منبر نمی‌شود بگويم.

ائمه: قائل به جعل وجود و جعل ماهيت نيستند، ؟؟؟ 1:08:35 وجود را به تمليك ميدانند: «بالقدره التي ملككها و هو بها املك». ائمه: روح را جسم مي دانند: «الروح جسم رقيق البس قالبا كثيفا»، اين را علامه مجلسی در بحار در قسمت «السماء و العالم» نوشته است. چه را بگويم كه اين بزرگوار ننوشته است؟

خدايا به هر حرفي كه در بحار نوشته يك دريا نور به قبر مقدسش عطا بفرما.

در السماء و العالم بحار مراجعه كنيد، مَلك را جسم ميدانند، جنت را جسم ميدانند، نهايت جسم لطيفي غير اين اجسامي كه ما خيال ميكنيم. ماده‌اي است كه به فرمايش حضرت رضا7 به عمران صابي، «خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرَ وَ الْمُقَدَّر» [10] كه اين عبارت را بايد با آب طلا نوشت. اين در طبيعيات اهل البيت، مبدا اجسام و تكون و حجم را معين ميكند.

همين‌قدر هم براي بزرگواري آقايان محصلين كه در نظر بنده داريد، اجمالا عرض ميكنم و رد ميشوم.

اهل البيت: طبيعيات دارند، همان‌طوري كه الهيات دارند، معارف الهي، معارف مبدئي، قضاء، قدر، بداء، ؟؟؟ 1:10:25 جمال، جلال و ساير جهات مربوط به ذات متعال است، معارف مبدئي است و معارف معادي، از قبر و برزخ و قيامت و علائم بعد و نشئات جنت و نار، تمام اين‌ها معارف غيبی هستند.

و معارف نفسي كه يك وادي عجيبي است معارف نفسی، همه اين‌ها، طلب كردن اين معارف از غير آل محمد: برابر با انكار آن‌ها است.

خداي متعال خاتم الانبياء9 و ائمه: را فرستاده كه ما كاسه ليس ارسطو و افلاطون و بوعلي سينا و ملاصدرا و فارابي و اين‌هائي كه آمدند حكمت يونان را به ما تعليم دادند، آمدند تا ما كاسه ليس آن‌ها نباشيم.

ما را كاسه ليس وجود مسعود خاتم الانبياء عقل كل، سيدالرسل، حضرت ابوالقاسم محمد9 و كاسه ليس باب مدينه علمش، مولا علي7 شير خدا علي7، ولي خدا علي7، مركز هستي ممكنات علي7، آن‌كه بعد از پيغمبر قوام تمام موجودات به دست او است و قيوم كل ممكنات بعد از خاتم الانبياء9 او است.

اين‌ها را با منطق علم ثابت ميكنم از اين چراغ روشنتر، ما را كاسه ليس اين‌ها كردند. «لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّة» [11] فرمود: من معارف را روشن آوردهام، تيرگي ندارد، تاريكي ندارد، «نقي» يعني پاك، آب صاف، نه آب گل آلود، ممكن است آب باشد، اما لاي آب هم مقداري كثافات باشد. فرمود: من آب پاك آوردهام، روشن«لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَيْضَاءَ نَقِيَّة».

خدايا ما را از در خانه محمد9 و دوازده وصيش: دور نگردان.

خدايا ما را محتاج به غير اين خانواده نگردان.

خدايا سايه امام عصر7 را بر سر ما مستدام بدار.

نوشته: «طلب المعارف من غير طريقنا اهل البيت مساوق لانكارنا». آهاي طلبه ها، اگر معارف علمي، معارف مبدئي و معادي، انفسي، آفاقي، طبيعي و الهي، اين معارف را از غير راه ما بگيريد، ما را انكار كرده‌ايد.

اگر قبول داريد، ما ملا هستيم، اگر قبول داريد ما از ناحيه خدا هستيم، بايد از در خانه ما علم را ياد بگيريد. «شرقا او غربا لم تجدا علما صحيحا الا عندنا اهل البيت» [12] .

چند روزي از صفا شاگردي احمد كنيم   پس به خوبي طعنه بر سقراط و افلاطون زنيم

خيز تا زين خيمه تنگ جهان بيرون زنيم   خيمه بر بالاي هفت اقليم و نه گردون زنيم

به حق پيغمبر9 قسم، اگر من اين مطلب را شهود و عيان نفسي نكرده بودم، به شما نميگفتم. صحبت تقليد نيست، صحبت اين‌كه من شنيده باشم و نقل كنم، نيست. من خودم سير كرده‌ام، معارف فلسفه يونان را طي كردهام، هفت سال تمام مستغرق در فلسفه يونان بوده‌ام، بعد خداي متعال چشم مرا به معارف پيغمبر و ائمه روشن كرد، مي‌دانم «بينهما ؟؟؟ 1:18:10بعيد». «طلب المعارف من غير طريقنا اهل البيت» طلب كردن معارف، خواستن علم از غير در خانه ما آل محمد: برابر با انكار ما است. هركه هرچه ميخواهد از ما بخواهد. علم را از ما بخواهيد.

و پشتش نوشته است: «لقد اقامني الله و انا حجه ابن الحسن» خدا امروز مرا برپا داشته است، باب علم خدا من هستم، «سبب متصل بين الارض و السماء» من هستم، «وجه الله الذي اليه يتوجه الاولياء» من هستم، هركس ميخواهد راه خدا برود، صراط مستقيم خدا من هستم. هركس ميخواهد توي مسجد بيايد، بايد از در بيايد، هركس ميخواهد به كعبه توحيد برود، بايد از باب الله برود. باب الله، امام زمان7 فرزند امام حسن عسكري7 است. «لقد اقامني الله و انا حجه ابن الحسن».

خدا جان مرا قربان خاك پايش كند.

خدا به حق محمد و آل محمد: ظهورش را نزديك فرمايد.

دو تا شعر بخوانم دعايتان كنم.

امروز خانه دل نور و ضياء ندارد   جائي كه دوست نبود آنجا صفا ندارد

يك خورده اكسير محبت به كامتان بخورد، ميفهميد چه خبر است. انشاءالله زنده باشيد، تصدق سر شما من هم زنده بودم، كمي از وظائف شما ميگويم.

اي خوش آن جلوه كه ناگاه رسد   ناگهان بر دل آگه رسد

يك جلوه‌اي بشود، دلت شما تكان مي‌خورد، ميفهميد چه خبر است.

امروز خانه دل نور و ضياء ندارد   جائي كه دوست نبود آنجا صفا ندارد

گل بي رخ يار خوش نباشد   بي باده بهار خوش نباشد

؟؟؟ 1:21:35

آهاي پسر امام حسن عسكري7، مجلس ما بدون تو قيمت ندارد، شمع مي خواهد، بيا.

امروز خانه دل نور و ضياء ندارد   جائي كه دوست نبود آنجا صفا ندارد

بعضي‌ها گوشه و كنار در جذبه افتادند، خوشا به حالشان، من را هم دعا كنيد، خوشا به حال آنكه به حال بيايد.

دزدان به كشور دل هر سو گرفته منزل   و آن مير صدر محفل در خانه جا ندارد

از زبان آن‌هائي كه گريه‌شان آمد، مي‌گويم. هركس هم مثل آن‌ها است، اشكش بريزد.

اي شاه ماه رويان

قربانت بروم يابن العسكری7،

اي شاه ماه رويان اي قبله نكويان   درياب عاجزي را كو دست و پا ندارد

بي‌دست و پا هستيم يابن العسكری7، بي پناهيم اي آقا، ای مولا، مضطر هستيم، بيچاره هستيم، به حق مادرت فاطمه زهراء3 نظر لطف و عنايتت را شامل حال ما بفرما.

بچه را ميان ميدان آورد، دل سنگ آب ميشود. آقا جان، بچه شير خواره، به هرحالي كه باشد مورد ترحم است. بابا بچه‌اي در بغل گرفته است، هاي هاي،

ميان ميدان آورده است، بچه را بالای سر بلند كرد، همه ببينند. بچه از تشنگي مثل آتش مشتعل شده است، اين سر و گردن بچه در حركت و اضطراب است.

من ميخواهم امشب يك كار كنم، ميخواهم از همين مجلس یک استكان آب اشك چشم بگيرم، بفرستم كربلا براي اباعبد الله7، هركس با من همراه است، بسم الله.

چشميكه تر شود و اشك آلود شود ؟؟؟ 1:26:30

با يك زبان عجيبي فرمود: «يا قوم ان لم ترحموني فارحموا هذا الرضيع» [13] اگر به من رحم نميكنيد، به اين بچه شير خواره رحم كنيد.

يا الله،

«اما ترونه كيف يتغلغل عطش» [14] . مگر نميبينيد مثل آتش شعله ميكشد، بچه آسايشی ندارد، يك جرعه آب دهيد.

همين‌طوري كه آقا حرف ميزد، یک وقت ديدند علي7 مثل مرغ سر كنده، روي دست بابا دست و پا ميزند.

«فذبحوه من الاذن الی الاذن» [15] .

يكي از مومنين دم در مسجد با یک زبانی گفت: من ناخوش هستم، چنان و چنين، التماس دعا دارم، چند تا آيه «امن يجيب» براي من شفای من بخوانند، برادر ديني شما هست. ار شما حاجتی خواسته است، عيبی هم ندارد، براي شفای كامل عاجل اين برادر ديني پنج نوبت آيه مباركه «امن يجيب» را بخوانيد، بعد هم در خانه خدا برويد، از جا حركت نكنيد تا دعاها تمام شود. شيطان وسوسه نكند، آتش زير پايتان نسوزاند، بلندتان نكند،

(بِسْمِ الله الرَّحْمنِ الرَّحيم)

(أَمَّنْ يُجيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوء) [16]

یک کاغذی مومنی به من داده است، جناب حضرت آیت الله شمس آبادی مرقوم فرمودند، بدین وسیله فوت مرحوم حجت الاسلام آقای حاجی جبیب مقدس را به اطلاع عموم می‌رسانم، مراسم تشییع جنازه فردا صبح ساعت هفت و نیم از مسجد سید برگزار می‌شود. خدا او را رحمت بفرماید، و موجودین را طول عمر بدهد.

باسمك الاعظم الاعظم الاعظم

با حال اخلاص، با حال التجا و تضرع به درگاه خدا

باسمك الاعظم الاعظم

بموالينا المعصومين و ساداتنا الاطهرين و بمولانا و سيدنا الحجه المنتظر7 و امامنا الثاني عشر7

ده نوبت بلند،

يا الله

خدایا به اسم اعظمت در قرآن مبین و به سر سینه امیرالمومنین7 همین الان امر ظهور حضرت بقیه الله7 مقدر و مقرر بفرما.

به ذات مقدست، به زودي ما را از فراق این بزرگوار بیرون بیاور.

چشم‌هاي بي رمق ما را به جمال نورانیش روشن بفرما.

ما را در پناه آن بزرگوار از وساوس شيطاني، از شبهات شیطانی انسي و جني، خودت حفظ بفرما.

ایمان و ولایت ما را تا پایان عمر ما به عنوان امانت براي ما نگه بدار.

اولاد و اعقاب ما، نسلا بعد نسل، همه را متولي امامزمان7 بگردان.

عاقبت امور ما را ختم به خیر بگردان.

بالنبي و آله و عجل في فرج مولانا صاحبالزمان.